

ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت



انتشارات فطره
۱۳۹۰

در این کتاب به بررسی آرای «ماکس وبر» جامعه‌شناس آلمانی پرداخته شده است. ماکس وبر با وجود آن همه هوشمندی و فطانتی که در افکار فخیم و بیانات فاخر او سراغ داریم، نتوانسته است پیش‌بینی کند که شاید نوسان اصلی فکری آینده در سپهر جامعه‌شناسی و علوم وابسته به این دانش، آن‌هم در قلمروی آشفته‌ی سرمایه‌داری جهانی، همان اهتزاز بین افکار مارکس و اندیشه‌های خود او خواهد بود!

زمان‌های اجتماعی و تاریخی در...



انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳۹۲

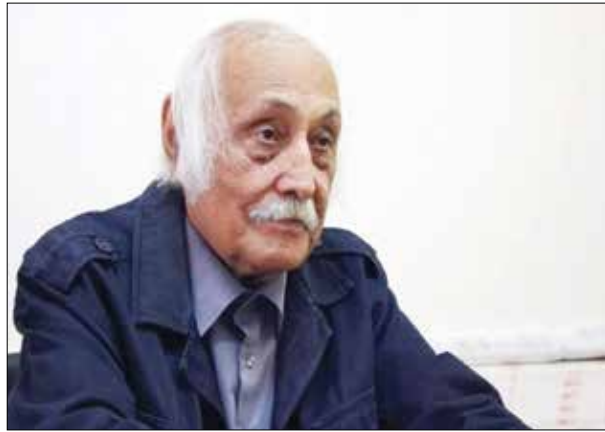
کتاب زمان‌های اجتماعی و تاریخی در جامعه‌شناسی و تاریخ در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است. بداهتی که در مواجهه با زمان درک می‌کنیم و دسترس‌ناپذیری و ابهام در معنای آن از چه منشائی حاصل می‌شود؟ آن معنای گسترده‌تر و ژرف‌تر زمان آیا از خود جهان تاریخ برمی‌آید؟ اساسا رابطه میان این دو در بحث از زمان چگونه قابل تبیین است؟

درآمدی تحلیلی بر تاریخ و...



پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی
۱۳۹۳

خرید، اندیشه، معرفت و علم در ایران چهار مبحث اصلی هستند که کتاب درآمدی تحلیلی بر تاریخ و جامعه‌شناسی مسئله‌ی علم در ایران بدان‌ها می‌پردازد. بنابر اقتضای این مقولات چهارگانه، بر حسب ضرورت، مواقع گوناگون وقوع و بروز این چهار، هر موقع دیگری که دلالتی بر ماهیت یا تطور این مقولات در ایران داشته باشند و هر کوششی برای طرح بحث درباره‌ی ماهیت و تطور این چهار در ایران در دستورکار این برنامه واقع می‌شوند.



ابدی راه نمی‌دهد که جایی در سرانجامی همه چیز در خوشبختی، آرامش بگیرد ولی فرجام‌شناسی دینی چنین امیدی را در دل‌ها زنده می‌کند. پایگاه الهیات هگلی‌های جوان زمینه‌ی برخورداری از همین دل‌هاست.

البته برای آن‌ها و نویسندگی ایرانی ما، فرجام‌شناسی در سنت الهیاتی صورتی اسطوره‌ای دارد ولی اگر آن را به زبانی دیگر ترجمه کنید، باور به آرمان‌شهر یا اتوپیاست. تاریخ نظم‌ی خطی دارد و حقیقت حقانی، آن را به سمت حکومت خیر که حکومت پابرهنگان باشد، راهنمایی می‌کند. البته مرحوم آشتیانی به تبع مراجع آلمانی، فرجام‌گرایی مسیحی را واجد این اشکال اساسی می‌داند که تاریخ را به بن‌بست می‌کشاند ولی باز بودن جریان تاریخ به معنای غیرخطی بودن آن نیست.

در واقع حقیقت‌نهایی توسط اندیشه ماتریالیستی کشف شد و کشف آن مستلزم پایان فلسفه است ولی در جهان عینی مبارزه برای استقرار utopia دائمی است و در هیچ روز مشخصی به سرانجام نمی‌رسد. ولی مرحوم آشتیانی بارها در تعبیر الهیاتی سرمایه‌داری را شیطان ابدی می‌خواند ولی چشم به راهی دور و دراز دارد.

هگل در سخنرانی‌اش در آغاز مدیریت دانشگاه برلین گفته بود: «در اروپا برای آینده فلسفه هیچ امیدی ندارد، مگر اینکه ملت آلمان دست به کاری بزنند.» ولی مارکس ملت آلمان را به بی‌امری متهم می‌کرد و می‌گفت: «آنچه را ملت‌های دیگر عملی می‌کنند، آلمان‌ها می‌اندیشند.» منظور آن است که فلسفه در آلمان در سطح ایده می‌ماند و به عمل نمی‌رسد، به همین دلیل همیشه عقب‌تر از واقعیت است.

هگل در مقایسه‌ای میان آلمان‌ها و فرانسوی‌ها می‌گوید: «فرانسوی‌ها هر آنچه به ذهنشان برسد، بی‌درنگ به آن عمل می‌کنند، ولی آلمانی‌ها در هر بحبوحه‌ای مکث می‌کنند، شب کلاهشان را برداشته، اطرافشان را نگاه می‌کنند و به راه خودشان ادامه می‌دهند.» یعنی شب که همه چیز به پایان می‌رسد، آلمان‌ها فقط یک نگاهی می‌اندازند، درنگی می‌کنند و می‌روند. برای هگل این استعاره مثبت است اما برای مارکس نه، مارکس این ایده‌گرایی فلسفه در آلمان را محصول عقب‌ماندگی آلمان‌ها می‌داند. فلسفه اگر بنا باشد مستبدانه خودش را حاکم دانش‌های عامه، بنیاد دانش‌ها بداند، سرنوشتی نخواهد داشت.

مرحوم آشتیانی که بین جامعه‌شناسی و فلسفه یا می‌توان گفت بین فرانسه و آلمان مردد بود، در ایران و زمینه‌ی الهیاتی‌اش موقعیتی میانگیر پیدا کرده بود با شب کلاهی که فلسفه برایش به ارمغان آورده بود. البته هر چه از اصالت، شرافت، صداقت و ژرف‌های اندیشه مرحوم آشتیانی در لباس ساده همیشگی‌اش بگوییم، کم گفته‌ایم.

کارزار مهم سیاسی و روشنفکری نقش مهمی ایفا نمی‌کرد و به جای آن دائم در حال نوشتن و خواندن بود و نوشت‌هایش مملو از اظهارات فلسفی بود. گاهی برای نمونه در کتاب «جامعه‌شناسی تاریخی» اصولی را به طرح مبانی فلسفی اختصاص می‌داد و گاهی هم سرراست به تقدیر کتبی مفصل درباره‌ی آرای فلسفی کانت یا هگل می‌پرداخت.

آشتیانی با فلسفه چه معامله‌ای می‌کرد؟ پاسخ قطعی نمی‌توان داد چراکه خود آشتیانی به نحو نظام‌مندی بیانی از فلسفه عرضه نکرده اما بر اساس شواهد می‌توان حدس‌هایی زد که در سه نکته می‌توان بیان کرد: آشتیانی با مفاهیم فلسفی رابطه شخصی و رمانتیک داشت؛ ه بطوری که به گفته‌ی مرحوم در گفتار و نوشتار نیاز می‌شد و به همین دلیل هرگز نتوانسته به توصیفی آرام و دقیق از مطالب فلسفی نائل شود.

مرحوم آشتیانی در نوشته‌هایش همواره سعی داشته دست فلسفه را رو کند. برای نمونه در کتاب کانت، تلاش زیادی می‌کند تا نشان دهد آن چه که کانت به عنوان نمونه قواعد کلی خرد ناب معرفی کرده، ترفند نوینی از سوی سرمایه‌داری جهانی برای تسخیر بیشتر جهان است. از نظر مرحوم آشتیانی فلسفه کانت برای راهبری منع اندیشه دکارتی در خروج ناتمام از فنودالیسم قرون وسطایی به سوی جامعه بورژوازی تبدیل شده، هر چند که کانت به نحو غریبی ترکیبی میان این دو گونه جامعه برقرار کرد. از دید مرحوم افلاطون تلاشی متقابلانه برای تثبیت نظریه سلطنت داشت یا اینکه سرانجام آن فلسفه هگل، از نظر وی حساس‌ترین لحظه جامعه بورژوازی است.

سومین ویژگی برعکس نکته‌ی پیش آن است که، مرحوم آشتیانی بسیاری از لحظه‌ها و دقیق فلسفی را به خوانش پسماتافیزیکی و جامعه‌شناختی خاص خودش تعبیر می‌کند. از نظر وی فلسفه‌های پیشین گاهی می‌خواستند حقایق علمی پوزیتیویستی، مارکسیستی را بیان کنند که یا زمان کمی داشتند یا خودآگاهی نداشتند که مقدمات چه کاری را فراهم می‌کنند.

فلسفه در کنار الهیات مرحله‌ای ضروری برای عبور از خرافات به جهان علمی و عقلی بوده است. در این راستا مرحوم آشتیانی اشعار، مفاهیم فلسفی، عرفانی و نظری سنت اسلامی را به استخدام می‌گیرد تا تفسیر خود را پیش‌برد زیرا بر این باور است که سنت تفکر اسلامی با جریان فلسفه و الهیات مسیحی تفاوت اساسی ندارد، جز اینکه مسائل در سنت ما به نحو سطحی‌تری بیان شده است.

بر این اساس مرحوم آشتیانی شهر خدای آگوستین را مدینه‌الله می‌خواند یا حکومت دینی مورد نظر آگوستین را حکومت علوی و حکومت دنیوی آگوستین را حکومت اموی نام‌گذاری می‌کند. سرانجام فلسفه برای وی شبه‌دانشی رو به زوال یا حتی مرده است که نمی‌تواند شایسته‌ی جایگاه بنیادین باشد. مرحوم آشتیانی که به تبعیت از «دیدرو» سنت عقلانی سنت کوران می‌خواند، در استعاره‌ی معنادار می‌گوید: «کنش بشر پر از سنگ قبرهایی فلسفی است.» و افسوس می‌خورد که چرا این گورستان‌ها در کنار شهرهای زندگان برپا هستند.

مرحوم آشتیانی در الهیات نکته‌ی بسیار مهمی یافت که برای پروژه پایان فلسفه سودمند بود. سنت فلسفی عقلانی که نظریه قدمت جهان را در خودش دارد، حرکت خطی و تکاملی تاریخ را تایید نمی‌کند. مگر از جهان دینی چیزی مانند آن را وام بگیرد. به تعبیر چنین نظریه‌ای چرخه‌ی خوشبختی و نکبت و

زندگی خانوادگی
آشتیانی به طور طبیعی
پیوندهای ناگسسته
با ادبیات، سیاست و
دیانت داشت؛ هر چند
که نسبت آشتیانی با
این سه، تا اندازه‌ای
منحصربه‌فرد بود ولی
این سه حیطة تنها
نمایان‌گر جهان زیستی
شخصی ایشان نبود،
بلکه در زیستگاه معمول
روشنفکری ایرانی
سال‌های پس از نهضت
مشروطه، همین سه
حوزه درهم فرورفته بود